



انقلاب گیلان و قیام جنگلیها

(مقدمه: اسماعیل رائین بر یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی)



شادروان میرزا اسماعیل جنگلی، خیم‌آه‌زاده میرزا کوچک‌خان جنگلی که در فروردین ۱۳۲۷ در تهران درگذشت، جنازه او، بنا به وصیت خود آن مرحوم در قبرستان سلیمان‌درو که از آگاه‌میرزا کوچک‌خان جنگلی است به خاک سپرده شده است. در این آرامگاه غیر از افراد خانواده جنگلی چند تن از رزمندگان جنگل از جمله شکرالدخان و میرزا محمد حسن آهن در کنار رهبر جنگل بخاک سپرده شده‌اند.

قیام جنگل

مقدمه از: اسماعیل رائین



قیام جنگل

یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی
خواهر زاده میرزا کوچک‌خان



قیام جنگل
با مقدمه اسماعیل رائین
چاپ اول ۱۳۵۷
ناشر: انتشارات جلیویدان

با مقدمه و کوشش:



از : اسماعیل رائین

انقلاب گیلان و قیام جنگلیها

نهضت جنگل یکی از نخستین جنبش‌های پارتیزانی بعد از انقلاب مشروطیت ایران است .

این نهضت به سال ۱۲۹۴ شمسی (۱۳۳۳ هـ ق - ۱۹۱۴ م) آغاز شد و هفت سال ادامه یافت .

جنبش پارتیزانی جنگل با کشته شدن میرزا کوچک خان در «گیلوان» متلاشی شد و یاران صمیمی و رزمندگان او پراکنده شدند .

جنبش جنگل که برپایه‌ی احساسات شدید آزادیخواهان با عنوان «پان اسلامیزم» بنا شده بود ، بتدریج وبا انعقاد قراردادهای منحوس ۱۹۰۷ م (۱۲۸۶ ش) و ۱۹۱۹ م (۱۲۹۸ ش) بصورت يك جنبش و حرکت میهن پرستانه شدید ، برضد این قراردادها درآمد . نهضت مزبور در سال های آخر موجودیت خود بشکل مخلوطی از يك جنبش سوسیالیستی و لی غیر کمونیست با افکار و عقاید ناسیونالیستی شدید درآمده بود .

میرزا کوچک خان که مردی مقدس و مشروطه خواهی پاکدل بود ، ابتدا با همکاری سالار فاتح طرح عملیات شمال را ریخت ، اما چون سالار فاتح در سفر شمال و انجام طرح مرید و اندیشناك شد ، كوچكخان بتنهائی و از راه تنكابن بهمراهی رسول گنجه‌ای ، جواد كلا وزانی ، سعید آقائی و چندتن دیگر بهشمال رفته شروع بكار كردند . در مرحله دوم «جنبش جنگل» ، «میرزا» یارانی مثلد كتر حشمت ، حاجی كسمائی ، خالوقربان ، معین‌الرعا یا و سرانجام احسان الله خان را همدست خود ساخته ، باچند تفنگك



و مقداری فشنگ اساس این نهضت مقدس را پایه گذاری کرد .
میرزا و اطرافیانش چون سیاستمدارانی ورزیده نبودند و مکتب
انقلابی ندیده بودند ، نتوانستند پایه ی صحیح يك نهضت انقلابی را بگذارند
و یا عقیده اجتماعی و دكترین اقتصادی جامع و يكدمت و قابل قبول و قابل
اجرائی را بوجود آورند. آنان نتوانستند اطرافیان خود را از نظر
ایدئولوژیک نیز مسلح و مجهز کنند ، بهمین دلیل در اولین برخورد
«انقلابیون شوروی» باقیام کنندگان جنگل ، عده زیادی از جوانان
روشنفکر و معتقد به «جنبش جنگل» و اتحاد اسلام عقاید و مرام
کمونست ها را پذیرفتند یا سمپاتیزان آنها شدند .

تبلیغات شدید و سریع «و ارگانیزاتورهای ورزیده روسی و قفقازی»
سبب شد که نفوذ این مسلک در میان جنگلی ها انشعاب و دودستگی عمیق
و قطعی بوجود آورد .

چندماه پس از ورود کمونیست های حزب عدالت به گیلان ، جنگلی ها
به دو دسته تقسیم شدند :

۱ - دسته ای متمایل بسوسیالیزم و کمونیزم برهبری ینهای
«ابوکف» و رهبری ظاهری احسان الله خان .

۲ - دسته ای دیگر ، معتقد و مؤمن به میرزا کوچک خان و سران جنگل ،
قبل از اینکه بذکر وقایع جنگل بپردازیم ، لازم است بدانیم
پایه گذار نهضت جنگل که بود و به چه ترتیب این نهضت «ملی و دینی»
در يك مرحله از حیات خود تغییر شکل داد و بصورت جنبش متمایل
به کمونیسم درآمد ؟

«میرزایونس» معروف به میرزا كوچك خان ، فرزند «میرزا -
بزرگ» رشتی بود ، كه در محله «استانسرا» ی رشت و در سال ۱۲۹۸
هجری قمری متولد شد .

پدرش «میرزا بزرگ» نزد میرزا عبدالوهاب مستوفی به کار تحریر
و دفتر نویسی اشتغال داشت . چون پدر او به «میرزا بزرگ» شهرت یافته
بود ، خانواده اش «یونس» را نیز «میرزا كوچك» می نامیدند . كوچك خان
تحصیلات مقدماتی را در مدارس رشت گذراند . سپس بروایتی ، به تهران
آمد و بصف طلاب علوم دینی پیوست . وی مدتی از عمر خود را صرف
تحصیل علوم قدیمه : «فقه و اصول» ، صرف و نحو ، معانی و بیان و منطق



کرد. در ضمن تحصیل، به اشعار متقدمین نیز علاقه‌مند شد و گهگاهی نیز اشعاری می‌سرود.^۱

در سال ۱۲۸۵ - (۱۹۰۶ م) یعنی قبل از تولد، پس از اینکه علاءالدوله حاکم تهران: «حاجی قندی» را بچوب بست و بازرگانان پایتخت به حضرت عبدالعلیم پناهنده شدند، میرزا کوچک نیز در رشت به اتفاق عده‌ای که با او همعقیده بودند، تبلیغاتی را بین طلاب و اهالی رشت آغاز کرد. با کشته شدن «سید عبدالمجید» - یکی از طلاب علوم دینی - در تهران، او در رشت عده‌ای از روحانیون را با خود همراه کرد و گروه «مجمع روحانیون» را تشکیل داد. میرزا کوچک خان در همان هنگام بفکر دسته‌ای جنگنده افتاد و با تهیه چند قبضه تفنگ و پوشانیدن لباس متحدالشکل، به آنان فنون جنگ آموخت.

پس از تحصیل مشروطه‌خواهان در سفارت انگلیس، او نیز با کمک عده‌ای از همفکرانش مسافرت‌هایی به اطراف شهر رشت کرده و نخستین قدمی که برداشت (حمایت از کشاورزان ستمدیده لشت‌نشاء که علیه مستبدین قیام کرده بودند) بود. دو هفته قبل از اینکه محمدعلیشاه مجلس را بتوپ ببندد، او با تجهیز عده‌ای از یارانش بطرف تهران حرکت کرد، ولی وقتی به نزدیکی‌های قزوین رسید و داستان جنگ آزادخواهان با محمدعلیشاه و ستیز «ام‌الخاقان» با مشروطه‌خواهان و انحلال پارلمان و توپ بستن مجلس را شنید، چون با عده کمی جنگنده که همراه داشت کاری از پیش نمی‌برد به رشت بازگشت ولی در همین هنگام: «...محمدعلیشاه پس از تسلط بتهران درصدد خفه کردن صدای آزادی در رشت شد. کوچک خان با چندتن از احرار محلی رشت را ترك کرد و بسمت قفقاز عزیمت و در تفلیس اقامت نمود، با احرار مقیم تفلیس و مهاجرین تماس داشته و چاره جوئی می‌نمود. وقتی که عرصه معیشت براو تنگ شد ناچار معاودت به گیلان کرده و در خفا بادامه عملیات مشغول گردید...»^۲.

در مراجعت به گیلان در خفا با عده‌ای از آزادگان رشت، علیه محمدعلیشاه و مستبدین فعالیت می‌کرد. در همین زمان عده‌ای از مشروطه‌خواهان به سفارت عثمانی در تهران پناهنده شدند، چون سردار افخم

۱ - یادداشت‌های میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۵

۲ - یادداشت‌های جنگلی - ص ۶



«آقابالاخان» حاکم گیلان دستور دستگیری میرزا و یارانش را داد و او نیز با عده کثیری از مشروطه خواهان به شهرداری عثمانی در رشت متحصن گردیدند^۱ با اینکه پس از تحصن آنان، شهرداری در محاصره قوای چریک حاکم بود، با اینحال همیش میرزا پنهانی از کنسولگری خارج می شد و با دیگر آزادگان تماس می گرفت. در این ایام در رشت حوادثی روی داد که منجر به خشم و شورش همگانی شد:

۱- روز ۲۳ بهمن ۱۲۸۶ - (یکم محرم ۱۳۲۶ - ۱۳ فوریه ۱۹۰۸) یکی از آزادگان تبریزی به وسیله مستبدین در رشت ترور شد.

۲- این اقدام مستبدین سبب قیام عمومی علیه دستگاه حکومتی شد که شش روز بعد عملاً آغاز گردید. در این شورش آقابالاخان سردار حاکم گیلان در باغ مدیریه رشت به قتل رسید و سربازخانه ها و قوای چریک مستبدین بفرماندهی سردار امجد، متلاشی شد و مهمات فراوانی بدست مشروطه خواهان افتاد^۲.

۳- از طرف آزادی خواهان گیلان یک دسته مجهز یارتیزانی بفرماندهی پیرم خان تشکیل شده به پایتخت اعزام گردید. همچنین یک دسته چریک بفرماندهی میرزا کوچک خان تشکیل گردید و به منجیل و قزوین اعزام شد.

گرچه تاکنون سه کتاب درباره میرزا نوشته شده ولی هیچ کدام اشاره ای باین دوره از فعالیت وی نکرده اند، بدین سبب لازم می دانیم به نقل نوشته میرزا اسماعیل جنگلی در این باره بپردازیم:

«... پس از این واقعه مرحوم کوچک خان بفرماندهی یکدسته از قوای مهاجم به طرف تهران آمد و با اردوی خود بطرف منجیل حرکت کرد و تا ورود قوای مشروطه طلبان بقزوین چندین فقره پیکار در پل انبوه و قنات دیگر بعمل آمد که در همه ی آنها استعداد و شور حریت طلبی کوچک خان آشکارتر گردید. حتی شب تصرف قزوین در پیکار با قوای دولتی و عشایر قزوین و سایر دستجات استبداد، دلیری و رشادت همه پسند از خود بروز داده در قبال آن بهرشت احضار شد و عضویت کمیسیون جنگ و ریاست مجاهدین گیلانی ارتقاء یافت»^۳.

۱- یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۷

۲ و ۳- یادداشت خطی اسماعیل جنگلی - ص ۷



میرزا کوچک خان بلافاصله به تقویت نیروی چریکی گیلان پرداخت. او در هنگامه‌ی نبرد مجدد مشروطه خواهان پایتخت و تبریز، با اردوئی که گرد آورده بود از رشت به کرج رفت و با مجاهدین دیگر و تا شکست قطعی قوای مستبدین و تحصن محمدعلیشاه در سفارت، دلیربھائی فراوان نشان داد و مدتی در تهران بصری برد.

هنگامی که محمدعلیشاه پس از فرار از ایران بار دیگر قصد علم کرد و با حمایت روس ها به «ترکمن صحرا» آمد تا با کمک ترکمن ها به تهران هجوم ببرد؛ میرزا کوچک خان نیز با عده ای جنگنده و آزاده ی گیلانی بجنگ ترکمن ها رفت. اردوی مشروطه خواهان تابندگزی پیش رفت، ولی در نخستین شبی که به استراحت پرداختند، عده کثیری از ترکمن ها به آنان شلیک زدند، میرزا که در صف مقدم بود مجروح و مصدوم شد و گلوله ای به سینه و دست راست او اصابت کرد.

در همین روز کنسول روس با پرچم سفید وارد میدان جنگ شده، بدروغ خبر شکست مجاهدین و پارتیزانها را به اطلاع جنگندگان رسانید و با دادن تأمین به بعضی از سرکردگان آنها موجبات شکست و فرار بقیه را فراهم ساخت. پرستار و مستخدم کوچک خان که دروغ های کنسول روس را باور کرده بودند، او را بحال بیهوشی به کنسولگری روس بردند. وقتی میرزا بیهوش آمد «قهرمان خان حاجب الدوله» را بالای سر خود دید. او از طرف محمدعلیشاه بدیدن کوچک خان آمده بود و می خواست وی را به «مراحم ملوکانه» و معالجه زخمهایش امیدوار سازد و از او خواست تا با پادشاه مخلوع و فراری همکاری کند. ولی میرزا در جواب او گفت: «من ترجیح می دهم مرگ با حفظ عقیده خود را و بدانید که قدمی برخلاف آمال ملیهام نخواهم برداشت، زیرا این مرگ، بزندگانی که شما بمن در گمش تپه تکلیف می کنید رجحان و مزیت دارد. رد شدن این دعوت باعث تجری مخالفین میرزا شده مختصر لواز مزندگانی را هم که داشت بسرقت بردند. پس از چند روز روس ها با کشتی جنگی قارص بیاد کوبه انتقالش دادند...»^۱ و کنسول، میرزا را روانه بادکوبه کرد.

طرفداران کوچک خان، اعزام او را به بادکوبه برای اجرای نقشه قتلش می دانند. بنظر میرسد، این نظریه صحیح باشد، زیرا بعید بنظر

۱ - یادداشت خطی اسماعیل جنگلی - ص ۹



می‌رسد که میرزا کوچک دشمن سرسخت مستبدین و آزاده‌ای که همه زندگیش را در راه مبارزه علیه ظلم و استبداد گذرانده بود، درحالی‌که مجروح بود و دو گلوله بسینه و دست او اصابت کرده بود و نیز در اسارت کنسول روسیه تزاری بود خود را حتی بمسافرت به سرزمین استبداد تزاری بشود، ابراهیم فخرائی وزیر فرهنگ کابینه جنگل می‌نویسد: «...مجروح را به روسیه فرستادند ولی نه از نظر ترحم و شفقت بلکه از محمدعلیشاه دستور داشتند وی را طعمه ماهی‌های دریا کنند. کاپیتان کشتی «قارص» که مردی سلیم‌النفس بود زیر بار این عمل ناحوانمردانه رفت و از اجراء فرمان سرپیچیده و طبیب کشتی را بمداواش طبیب و هر دو نفر از زخم بیمار که از سینه مجروح شده بود مواظبت کردند و به باد کوبه‌اش بردند و پس از چند ماه مداوا از باد کوبه و نفیس به گیلان برگشت و برگشتنش مقارن ختم قائله محمدعلی‌شاه در گمش تپه بود...»^۱

میرزا کوچک‌خان در تهران با مشروطه‌خواهان همراه و همگام و هم‌سخن بود، ولی هیچگاه حاضر نشد در کارهای دولتی با آنان شریک شود. در سال ۱۲۹۰ (۱۹۱۱ م) پس از اینکه ناصرالملک (نایب‌السلطنه) مجلس را بست و عدای از آزادیخواهان را نقاط مختلف کشور تبعید کرد، میرزا کوچک با اتفاق سردار محبی و ناصرالاسلام به یزد تبعید شد. هنگامیکه این سه نفر به تبعیدگاه می‌رفتند، ناصرالملک دو نفر دیگر از جمله سیدجلیل اردبیلی و منیرالسلطان را نیز بدنبال کوچک‌خان و دوستانش به یزد تبعید کرد.

دسته دوم، وقتی به قم رسیدند در آنجا با کوچک‌خان و همراهانش همدست شده، تصمیم گرفتند در قم بمانند و با آزادیخواهان غرب رابطه برقرار کنند.

تبعینشدگان تلگراف‌هایی بوزارت کشور - که در آن موقع احمدقوام (قوام‌السلطنه) عهده‌دار وزارت آن بود - مخیره کردند و بعکس عده امنیت جاده‌ها تقاضای توقف در قم و تغییر حکم محل تبعید خود را کردند. وزارت داخله نیز باین تقاضا موافقت کرد. بدین ترتیب میرزا کوچک‌خان و سایرین هفت ماه در قم ماندند. این گروه در قم نیز آرام نبوده، با یار محمدخان که در کرمانشاه باحزب دمکرات هم‌پیمان شده بود، ارتباط



برقرار کردند. دولت که از ارتباط تبعیدیان با یارمحمدخان مطلع شده بود، دستور داد شبانه آنان را بتهران بیاورند و در باغشاه زندانی کنند. میرزا و یارانش تاخاتمه قضیه سالارالدوله همچنان در زندان بودند و وقتی غائله غرب خاتمه یافت، میرزا و سایرین آزاد شدند. میرزا در تهران با بهاء‌بیک و حسن روشنی هم‌منزل و مصاحب بود.

درین هنگام جنگ بین الملل اول آغاز شده بود و کشور ما از شمال و جنوب باحمله قوای روس و انگلیس گرفتار ناامنی و سیطره دو قدرت بزرگ آن زمان بود. در پایتخت هرج و مرجی عجیب حکمفرما بود. قوای دولتی از قزاق‌هایی که افسران روسی فرماندهان آنها بودند و عده‌ای ژاندارم که تحت نظر افسران سوئدی اداره می‌شدند، تشکیل شده بود.

ایران پرستان که کشور خود را در خطر و استقلال ایران را از دست رفته می‌دانستند، هرچندگاه یکبار دورهم جمع شده بنام حزب جمعیت سری و غیره فعالیت‌هایی می‌کردند، ولی صدای آنها خیلی زود خاموش می‌شد و از بین می‌رفت.

در چنین هنگامه‌ای بود که میرزا کوچک‌خان بفکر بازگشت به گیلان افتاد. ام.اس. ایوانف تاریخ‌نگار روسی معتقد است که وی در این ایام با آلمانی‌ها تماس گرفته بود: «... اطلاعاتی در دست است که کوچک‌خان حتی پیش از شروع جنبش جنگلی‌ها در تهران با وابسته نظامی آلمان ملاقات کرده بود...»^۱ شاید این اظهار نظر «ایوانف به استناد نوشته روزنامه «روسکویه اسلو» باشد که بنا بنظریه «ابراهیم فخرائی» از روی عدم اطلاع نوشته شده است وی می‌نویسد: «جنگلی‌ها منتسب بفرقه ژون‌تُرک «اتحاد و ترقی» می‌باشند که با پول سفارت‌خانه‌های آلمان و عثمانی تهران (نظیر سایر دستجات مسلح) بوجود آمده‌اند»^۲.

۱ - ترجمه رساله «انقلاب مشروطیت ایران» نشریه انتشارات حزب توده - بدون نام مترجم. ایوانف دانشمند شوروی دریکی از سفرهایش بدایران هنگامی که ترجمه رساله‌اش را در کتابخانه شخصی نگارنده دید، آنرا از نگارنده گرفت. ولی معتقد بود که ترجمه صحیحی نیست و برخی از جملات آن تحریف شده است.

۲ - سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۲۶



بهر حال ، بطوریکه دانشمند محترم سیداحمدخان ملک ساسانی ، استاد فقیدم ، اظهار می‌داشت : «میرزا کوچک‌خان ابتدا می‌خواست با جدتن از همدستانش به گیلان برود و انقلاب کند ، ولی بعداً نفهمیدم چرا بتنهائی این تصمیم را گرفت. وی حتی پولی که بوسیله آن به گیلان برود نداشت.^۱ وقتی افکارش را بامن درمیان گذاشت ، مختصر کمکی که می‌توانستم باو کردم و بایک قبضه ماوزر و یک پوتین فرانسوی که داشتم بداد دادم به گیلان رفت.»^۲ درتائید گفته استادخان ملک ساسانی ، سال‌ها بعد که یادداشت‌های اسماعیل جنگلی بدستم افتاد ، این حقیقت روشن شد که شاید یاران او تحت تأثیر بعضی عوامل بوده‌اند :

«... در نخستین ماه‌های جنگ بین‌الملل با چهارنفر همعهد شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نور کجور زمینه قیام برضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از تهران فقط یک نفر بعهد خود وفا نموده و باوی عازم تنکابن گردیدند. دراین راه کوچک‌خان متوجه شد که هم‌سفر

۱ - ابراهیم فخرائی می‌نویسد: «...میرزا کوچک‌خان در دوران اقامت طهران از کارهای ناهنجار برخی از مجاهدین افسرده شد حتی با عبدالحسین معزالسلطان که بعد از فتح طهران لقب سردار محی‌گرفت و نمی‌خواست یانمی‌توانست از اعمال مجاهدین جلوگیری نماید قطع رابطه کرد و با آنکه در نهایت عسرت می‌زیست از پذیرفتن کمک‌های مادی سردار امتناع می‌ورزید. خودش نقل کرد که روزی بسیار دل‌تنگ بودم ... گدائی بمن برخورد و تقاضای کمک کرد . من که دراین حال مغلس‌تر از او بودم و در جیبم را تار عنکبوت گرفته و باصطلاح معروف «بخیه به آب‌دوغ» می‌زدم ، معذرت خواستم و کمک به وی را به وقت دیگر محول ساختم ، اما گدای سمیع متقاعد نمی‌شد و پایانی می‌آمد و گریبانم را رها نمی‌کرد . در جیب ، حتی یک‌ساهی پول نداشتم و فنافی‌الله بنحوه گذران آینده‌ام می‌آمد می‌اندیشیدم . نه میل داشتم از کسی تقاضای اعانت کنم و نه آهی در بساطم بود که دل‌راخشود نگه دارم..» (سردار جنگل - چاپ چهارم - ص ۴۲).

۲ - یادداشت‌های خطی اینجانب - کتاب دوم - ص ۵۴ . این یادداشت‌ها را در مدت ده‌سالی که هفته‌ای سه‌روز در خدمت استاد فقیدم خان ملک ساسانی بودم به‌نقل از گفته‌هایش نوشته‌ام .



محترمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می نماید ناچار پس از آنکه حواصت ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصورف و در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۹۸ ش - ۱۹۱۵ م) بهرشت^۱ ورود کرد...^۲ خواهرزاده میرزا بدون اینکه نام این چهارنفر و یا شخصی که «نظر خاص»ی داشته و احتمالاً باید این شخص از طرفداران عثمانی باشد - ببرد، علت عزیمت او را بهرشت نوشته است.

ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت بهرشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شبانه وارد منزل میرزا احمدخان (مدیر روزنامه پرورش) شدند. در مدت یک هفته میرزا با دوستان و فسادارش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی بهرشت یاری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت به این شهر را به او نمیداد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه ای نداشت!

یساران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «افسینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سلیم النفس و ضمناً بیمار

۱ - یکی از جنگلی ها، بدون اینکه نام خود را ذکر کند، درباره ورود میرزا بهرشت چنین می نویسد: «... مشاهده وضعیت ایران پس از شروع جنگ بین المللی و حواصت آن زمان، تأثیر شدیدی در روح حساس میرزا کوچک خان کرده و او را بدان فکر واداشت که خدمت مؤثر و شایسته ای به مملکت بنماید. او این فکر خود را در تهران با جمعی از رفقای خود در میان نهاد.

پس از مشورت قرار گذاشتند برای تهیه زمینه یک انقلاب اساسی از تهران خارج شده به کجور بروند. از آن به بعد برای عملی کردن این فکر باتفاق سالار فاتح و جمعی از رفقایش به کجور رفتند، پس از رسیدن به آنجا میرزا کوچک خان وضع محل را برای انجام منظور خود مناسب ندیده یک هفته تنها بطرف گیلان حرکت کرد. در لاهیجان دکتر حشمت را ملاقات و او را با خود همراه نموده باتفاق او بطرف رشت حرکت کردند...» (روزنامه داریا - شماره ۱۳۳۳)

۲ - یادداشتهای میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۱



بود ، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت ، بگیرند .
کنسولی که قبل از افسینکو در رشت مأموریت داشت ، مجسمه
استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادی خواهان گیلان بود او موفق شده
بود بوسیله دولت مرکزی ، و برای همیشه میرزاو یارانش را از گیلان اخراج
کند ، بهمین جهت لغو دستور رسمی کنسول پیشین و اعلام آن به پلیس و حاکم
رشت ضروری بود .

بااین مقدمات رفقای میرزا ، موفق شدند اجازه مراجعت میرزا -
کوچک خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده ،
چند روز بعد با تشریفات از جاده عمومی وارد رشت شد و درحالی که چندین
هزار نفر از او استقبال می کردند ، به خانه احمدخان مدنی رفت . نخستین قدمی که
میرزا و یارانش برداشتند ، تشکیل يك تشکیلات مخفی بود که بعداً بنام
«اتحاد اسلام»^۱ خوانده شد .

اتحاد اسلام قبل از اینکه ماجرای تشکیل «اتحاد اسلام» در گیلان
را شرح دهیم ، لازم می دانیم ، علت انتخاب نام اتحاد اسلام بوسیله میرزا و
یارانش و سابقه کوتاهی از تشکیلات را که یکی دو سال قبل از واقعه جنگل و
بهمین نام ، بوجود آمده بود ، ذکر کنیم . آن زمان در تهران دونفر از
نمایندگان سلطان محمد پادشاه عثمانی ، برای اتحاد مسلمین شرق میانه و
الحاق ایران به تشکیلات اتحاد الاسلام (که از اکثر ممالك سنی تشکیل شده
و سلطان عثمانی سردمدار آن بود) فعالیت می کردند . این دونفر از جانب
سلطان سنی عثمانی ، مأموریت داشتند تا به روسیه شده ، دربار قاجاریه و نیز
حتی المقدور مردم ایران را که پیرو مذهب شیعه جعفری اثنی عشری بودند ،
و ادراکنند تا وارد جرگه «اتحاد اسلام» شوند و پایه های «خلافت اسلامی»
را برای پادشاه عثمانی مستحکم کنند . ولی دربار قاجاریه و هیچ يك از
رجال و بزرگان مملکت - و بخصوص علماء شیعه ایران و بین النهرین -
پیشنهاد آنها را نپذیرفتند . نمایندگان که دست خالی و بدون اخذ نتیجه به
اسلامبول بازمی گشتند به دربار ایران اخطار کردند که پس از مراجعت به
پایتخت عثمانی ، به همه مسلمین جهان خواهیم گفت که ایرانیان بمذهب
اسلام عقیده ای ندارند و مسلمان نیستند .

۱ - یادداشت های محمدعلی خدای «گیلک» .



دربار قاجاریه ، برای اینکه نمایندگان اعزامی شاه عثمانی را خوشحال کرده باشند ، مخفیانه به حاج معین بوشهری ، حاج محتشم السلطنه و مساوات دستور داد تا تشکیلات سری «اتحاد اسلام» را در تهران دایر و عده‌ای را وارد جمعیت سری «اتحاد اسلام» نمایند . این سه نفر تشکیلات پنهانی مخصوصی را ترتیب دادند و در یک زیرزمین مخفی ، داوطلبان ورود به این جمعیت پنهانی را طی مراسمی با چشمان بسته بجلسات خود می‌بردند. تازه وارد قبل از ورود به محل مخفی کفن سفید می‌پوشید و چشمان او تا شرکت در جلسه همچنان بسته می‌ماند . وقتی وارد زیرزمین می‌شدند ، چند نفر کفن پوش و سیاه پوش که روی خود را بسته بودند تازه وارد را قسم می‌دادند که اسرار آنها را فاش نکنند. سپس یکی از آنها مطلبی درباره عظمت اسلام و مسلمین و انحطاط و بدبختی مسلمانان جهان — که بیشتر آنها تحت سیطره دول استعماری و اروپائی بودند بیان می‌کرد . در بین کسانی که وارد این تشکیلات شدند از جمله میرزا کوچک خان ، حسن روشنی و بهاء بیگ بودند که با کمک حاج محتشم السلطنه وارد تشکیلات مخفی «اتحاد اسلام» شدند ، بدون اینکه بدانند ، چرا و چگونه تشکیلات مخفی بوجود آمده است . این سه نفر با داشتن تعصب مذهبی در راه پیشبرد هدف‌هایی «اتحاد اسلام» کوشا بودند و بدین سبب وقتی میرزا در جنگل پیشرفت کرد ، نام تشکیلات خود را «اتحاد اسلام» گذاشت .

در مدتی که میرزا کوچک در شهر رشت بود ، یک تشکیلات مخفی ترتیب داده ، کمیته مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقایش را که تاکنون رسماً شناخته نشده‌اند ، تشکیل داد.^۱ افراد این کمیته مجالسی که هدف آن بظاهر بیشتر عیش و عشرت و خوش گذرانی بود ، ترتیب می‌دادند و در این گونه مجالس در حالیکه رقص‌ها و ساززن‌ها مشغول پای کوبی و دست‌افشانی بودند ، افراد کمیته اصلی با آزادیخواهان رشت مذاکره می‌کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می‌ساختند .

در یکی از روزهای شهریور سال ۱۲۹۳ (م. ۱۹۱۴) برای اولین بار جلسه کمیته اصلی و کسانی که خود را برای مبارزه آماده کرده بودند در «قلمستان» رشت تشکیل شد . پس از مذاکرات مفصل ، قرار شد میرزا —

۱ — خاطرات محمدعلی گیلک (خمامی)



کوچک و یارانی که انتخاب شده‌اند بجنگل «تولم» که ملک شخصی میرزا احمد مدنی بود، بروند در همین جلسه بود که برای نخستین بار از طرف میرزا کوچک خان «اتحاد اسلام» عنوان شد و قرار گذاشتند بعدها نام تشکیلات پارتیزانی خود را به همین نام بخوانند. هم چنین قرار شد کمیته اصلی در شهر رشت مستقر شده، اخبار و اطلاعات شهری را جمع آوری کنند و نفرات اسلحه و مهمات برای میرزا بفرستند. و روز بعد از جلسه قلمستان کربلائی ابراهیم یزاز (برادر حاج احمد کسمائی)، سید حسین یاسیدی محمدتوکل، عبدالسلام عرب، رجب‌دخان دهی و عبدالواحد نیز بطرف «خرد محله» حرکت کردند. و شاید اینان یکی از پایه‌گذاران اولیه این تشکیلات بوده‌اند.

میرزا کوچک و یارانش با زحمت فراوان چهار قبضه تفنگ تهیه کردند که بوسیله شه‌بندری عثمانی که نماینده سیاسی دولت عثمانی و رقیب «انگلیس و روس» در رشت بود، برای آنها فرستاده شد. این تفنگها که فاقد قنداق بود، نخستین سلاح‌هائست که مؤسسين جنگل دریافت داشتند. میرزا اسماعیل جنگلی تعداد سلاح‌های اولیه را: «چهارده قبضه تفنگ و مقداری فشنگ [که] با طرز حیرت‌آوری تهیه شده»^۲ می‌داند.

بهر حال میرزا کوچک خان چند روز بعد از اعزام دسته اول، به اتفاق میرزا احمد مدنی، دکتر حشمت، میرزا شفیع،^۳ رضاسرائی، سید عبدالکریم، میرزا یحیی اسحق‌زاده، میرزا ابوالقاسم (برادر سردار منصور و سراملاک میرزا احمد مدنی) به قریه «تولم» رفتند، و شاید این عده جزو دسته‌های

۱ - تاریخ جنگل - جلد اول - ص ۵

۲ - یادداشت خطی میرزا اسماعیل جنگلی - ص ۱۱

۳ - میرزا شفیع ابتدا با جنگلی‌ها هم‌دست شد، اما چون بناموس دختران کشاورزان تخطی می‌کرد و مردی شهوتران بود، از کمیته جنگل اخراج شد. میرزا شفیع برای اینکه این اخراج را تلافی کرده باشد، برشت رفت مأمور مخفی تأمینات شد و بدستور او و حمایت باغدانوف کسول روسیه و با راهنمایی او برخی از آزادیخواهان دستگیر شده و زندان می‌افتادند. پس از فرار آزادیخواهان از زندان میرزا شفیع برای دستگیری آنها به انزلی رفت و در آنجا دستگیر شد. جنگلی‌ها پیاپی او دو بسته سنگین بستند، او را به دریا انداختند و بدین وسیله بسزای اعمالش رسید.



اولیه تشکیلات مخفی باشند. جهانگیری تیپ پور که خود از احرار رشت است. نیز این عده را جزو نخستین دسته‌های تشکیل‌دهنده جنبش جنگل و اتحاد اسلام می‌داند. این عده نخستین جلسه سری خود را تشکیل داده و تصمیم گرفتند با زدن شیخون به املاک سرمایه‌داران گیلانی - بنام راهزن - پول و اسلحه تهیه کرده، بتدریج عده‌ای افراد مسلح را دور خود جمع کنند. وقتی یاران مزبور به شهر رشت بازگشتند نخستین کمکی که به جنگلی‌ها شد، ارسال چند قبضه اسلحه از طرف «مؤید دیوان بهمنیار» و هم‌چنین پرداخت مبلغ دوست تومان از طرف «حاج موسی جدید» طوواف به آنها بود.^۱ کمیته اصلی هفت نفری که در شهر رشت پنهانی فعالیت می‌کرد، بتدریج جوانان پرشور و جنگنده را بسوی خود جلب کرده به جنگل می‌فرستاد، از جمله کاظم غواص، یدالله شیر اصفهانی که پهلوانی قوی هیکل بود و سینی‌مسین را بادست پاره میکرد، داودغنی و علیشاه قزاق^۲ افراد سومین دسته‌ای بودند که به جنگ رفتند. چهارمین دسته عده‌ای از آزادیخواهان رشتی بودند، که در میان آنها حاج یحیی زرگر کرمانی نیز دیده می‌شد. حاج یحیی که از جمله افراد خانواده میرزا آقاخان کرمانی و آزادیخواه شجاعی بود - به اتفاق عده‌ای از رشتی‌ها بدستور قصاب روسی «باغدانوف» کنسول روسیه تزاری که حاکمی جبار و مطلق‌العنان بود در زندان بسر می‌برد - میرزا - یحیی زرگر با کمک محبوسین موفق شد، شیخ‌رضا آژان (زندانبان) را باخود همدست کرده، از زندان بگریزد و به جنگل برود.

هنگامیکه چهارمین دسته به جنگل تولم رسیدند، میرزا یاران خود را به قرآن قسم داد، همه باهم عهد کردند که تا روز پیروزی «از تراشیدن موی سرو صورت خود داری کنند». میرزا کوچک، یاران خود را بدسته - های کوچک تقسیم کرد و دستور داد که افراد این گروه‌ها بباستن پارچه

۱ - حاج موسی جدید که تصور می‌رود از خانواده کلیمی و جدیدالاسلام بوده در جلسه مخفی که در منزل او تشکیل شد گفت: حاضریم هر چه دارم در راه مملکت‌میردازم ولی حاضر نیستم به جنگل بیایم. او تا پایان وقایع جنگل مجرماته به آنها کمک می‌کرد.

۲ - علیشاه قزاق باشاه فقید وارد حرفه سربازی شد ولی بعدها به جنگلی‌ها پیوست.



سیاه بر روی چهره خود، در سپیده دم هر روز به املاک ثروتمندانی که مخالف آزادیخواهان و یا از اتباع روسیه بودند^۱، حمله کنند، و با گرفتن پول و اسلحه هر قدر می توانند بر تعداد نفرات خود بیفزایند.»

حملات شبانه «سیاه پوشان» بتدریج رعب و وحشت فوق العاده ای در استان گیلان بخصوص در شهر رشت بوجود آورد. روزی نبود که اتباع دولت روسیه و ایرانیانی که خود را تحت الحمایه روس ها می دانستند، به کنسول خانه نروند و از غارت اموال و اثاثیه خود شکایت نکنند. در این موقع کنسول روسیه «افسینکو» مردی بیمار و ضعیف نفس بود و سرانجام او ۱۲۹۶ - (۱۹۱۷ - م) بحاج مفاخر الملک حاکم رشت دستور سرکوبی نقابداران را - که هزاران شایعه درباره آنان بر سر زبانها بود - داد.

حاج مفاخر الملک که ابتدا نایب اول «باغدانوف» کنسول روسیه بود، پس از تغییر مأموریت «باغدانف» در اثر خدماتی که به کنسول روس کرده بود، بسمت حاکم گیلان منصوب شد. رشتی ها میگویند او باندازه ای بروس ها ارادت می ورزید که حتی هنگام مذاکره تلفنی با کنسول روس، ابتدا عبا می پوشید و سپس به تلفن تعظیم می کرد و بعد به گفت و گوی پرداخت.

ابراهیم فخرائی، مفاخر الملک^۲ را چنین توصیف می کند: «... این شخص که نام کوچکش «محمد علی» و اهل اصفهان بود در سال ۱۳۱۶ قمری [۱۲۷۸ - ش - ۱۸۹۹ - م] برشت آمد و بطوری که می گفتند در بقعه «خواهر امام» که [منسوب بخواهر امام هشتم شیعیان است] ملجاء و پناهگاه غربا بوده منزل داشت و از نامه نویسی و عریضه نگاری امرار معاش مینمود، بعد بملاحظه حسن خط و شیوه و تحریر یمشی گری «حاج معین السلطنه رشتی» که از مالکین گیلان بود دعوت شد و سپس کارش بالا گرفت و مشاور حقوقی او و برادرش «حاج ابوالحسن معین التجار» گردید و چون از جاه طلبی چیزی کسر نداشت کم کم مراحل ارتقاء را طی کرد و مشاور

۱ - در آن هنگام عده ای از سرمایه داران و ملاکین بخصوص در ناحیه شمالی کشور با برافراشتن پرچم روسیه قزاری بر بالای منازلشان خود را تحت الحمایه روسها قرار می دادند.

۲ - این شخص با مفاخر الملک حاکم تهران که از محارم محمدعلیشاه بود و بعد از فرار شاه در باغشاه تیرباران شد نسبتی ندارد.



قونسولگری روس شد و در سمت اخیر ، افراد دستگیر شده بنام «جنگلی» را شخصاً بازجوئی نموده بدوبیراه می گفت و به چوب می بست بدین طریق مورد اعتماد قونسول روس قرار گرفته و طولی نکشید که به ریاست شهربانی رشت منصوب گردید . دولت ایران آنچه در این باب اعتراض نمود که قونسول روس حق ندارد در یک نقطه از خاک ایران رئیس شهربانی تعیین کند بخرج کسی نرفت تا آنکه در غیاب فرماندار گیلان «آصف الدوله» که به طهران احضار شده بود کفالت حکومتی ایالتی رانیز ینک کشید و در این سمت بود که عازم سرکوب جنگلی ها شد^۱.

نخستین جنگ قبلا گفتیم که چون شکایت اتباع روسی روز بروز زیادتر می شد . «افسینکو» به مفاخر الملک حاکم گیلان فشار آورد تا هر چه زودتر نقابداران را دستگیر و اعدام کند .

مفاخر الملک پس از یک هفته مطالعه ، غلامحسین خان نامی را که سابقاً از جمله مجاهدین و طرفدار میرزا بود ، مأمور سرکوبی جنگلی های نقابدار — که تا آن روز ناشناس مانده بودند — کرد . غلامحسین خان شش نفر سوار مسلح را با خود همدست کرده بنام دسته «منگلی» به پسی خان برد . میرزا کوچک خان که بوسیله کمیته اصلی دهقانان بین راه ، از مسیر حرکت و تعداد جنگلی ها آگاه شده بود ، در پسی خان آنها را دستگیر و شش تنگی را که همراه داشتند ، ضبط کرد .

وقتی غلامحسین خان — که قبل از اعزام به پسی خان رئیس نظمی رشت شده بود — را دستگیر کردند و به مخفی گاه میرزا کوچک خان بردند ، میرزا نقاب از صورتش برداشت ، غلامحسین خان بمحض دیدن میرزا خود را به پای او انداخت و تقاضای عفو و بخشایش کرد . میرزا کوچک خان نیز او را بخشید و نفرات او را در سلك مجاهدین پذیرفت .

بارسیدن این خبر به مفاخر الملک و شدت روزافزون عملیات نقابداران جنگل ، روسها برای سرکوبی مجاهدین دست به اقدامات شدیدتری زدند .

دومین جنگ برای سرکوبی آنها ، این بار عبدالرزاق خان شفتی حاکم «شفت» با شصت و پنج تفنگچی محلی که سلاح های آنها تفنگ های سرپر



بود ، به اتفاق میرزا یوسف و یحیی تکریمی وعده‌ای فراش دولتی به «تولم» فرستاده شدند . علت انتخاب عبدالرزاق خان شفتی ، قدرت و نفوذ او در حوالی قومناط بود. بدستور کنسول روس ابتدا او را حاکم قومناط کردند و سپس به این مأموریت اعزام شد .

ابراهیم فخرائی او را چنین توصیف میکند: «...عبدالرزاق مردی بود بلندقد ، چاق ، چهارشانه که از خوانین سرشناس شفت و هیکیلی قوی و قهرمانانه داشت . از آن جایی که در ملاقات قونسول روس ، بوی گفته بود که درو کردن چند بوته علف هرزه و قلع و قمع مشی بی‌سروپا کار ساده‌پیش یا افتاده‌ای است که از نظر او حتی بقدر قورت دادن یک انجیر رسیده اهمیت ندارد لذا اظهاراتش مورد توجه قرار گرفته بود»^۱

عبدالرزاق خان و نیروئی که همراه داشت تا «داوسار» که در حوالی «پسی‌خان» است بدون برخورد باهیچ مانعی پیش رفت .

میرزا کوچک خان که قبلاً بوسیله عوامل مخفی خود از تعداد نفرات و عملیات دومین ستون اعزامی آگاه شده بود ، هنگام طلوع آفتاب در «داوسار» بقوای عبدالرزاق خان حمله برد و با آنکه فقط هفده نفر تفنگچی داشت ، توانست همه قوای عبدالرزاق را تارومار ساخته کلیه سلاح‌هایشان را ضبط کند . در این جنگ «یحیی‌خان طارمی دهن‌ارتکرم» اسماعیل‌نام که به شجاعت و شهامت شهرت داشت و همچنین عموی عبدالرزاق کشته شدند و عده‌ای نیز اسیر شدند . خلع سلاح و شکست قوای خان شفت باردیگر سبب بروز شایعاتی درباره میرزا و یارانش شد ، بطوریکه در همان وقت می‌گفتند: «تعداد جنگلی‌ها دوهزار نفر است که از طرف آلمان‌ها و عثمانی‌ها تقویت می‌شوند» و حال آنکه چنین نبود و میرزا فقط هفده نفر از یاران جنگنده خود را وارد این نبرد کرده بود . میرزا در این نبرد بیش از یکصد قبضه اسلحه خوب بدست آورد .

جنگ سوم این دو نبرد ، فشار روس‌ها را به دولت ایران برای پایان دادن جنگ و زدو خورد در حوالی مرزهای جنوبی روسیه افزایش داد. در این زمان حشمت‌الدوله والاتباع که سیاستمداری باتدبیر و انعطاف‌پذیر

۱ - سردار جنگل - ص ۶۵

۲ - یادداشت‌های خطی جهانگیر سرتیپ‌پور .



بود، بنا بر تقاضای کنسول روس، سلطان محمودخان (متین)^۱ معاون نظمیه رشت را مأمور کرد تا بقومنت رفته درباره نقابداران و اعمال آن‌ها کسب اطلاع کنند.

سلطان محمودخان که قبلاً بوسیله کمیته اصلی جنگلی‌ها بامجاهدین همدست شده و در خفا به آنها پیوسته بود، به اتفاق باغدانف نایب قونسول روس به قریه «ماکلوان» به نقاطی که می‌دانست جنگلی‌ها در آن جا نیستند رفت و پس از دو هفته به رشت بازگشت و گزارش داد که شایعات درباره جنگلی‌ها صحیح نیست، فقط یکی دوبار با چند مرد مسلح برخورد کردیم که آن‌ها را متواری ساختیم.

جنگ چهارم با اینکه «باغدانف» نایب کنسول روسیه، همراه نیروی اعزامی بود، با این حال کنسول روسیه از شنیدن گزارش سلطان محمودخان عصبانی شد و به مفاخرالملک دستور داد شخصاً برای سرکوبی مجاهدین اقدام کند. مفاخرالملک با اردوئی مرکب از چندصد قزاق دولتی، سربازان روسی، فراشان دولتی و عده‌ای تفنگچی بطرف «کسما» حرکت کرد. همین که خبر عزیمت مفاخرالملک به جنگلی‌ها رسید، غلامحسین خان رئیس نظمیه که قسم یاد کرده بود بامجاهدین جنگل باشد، عهدشکنی کرده شبانه از جنگل گریخت و خود را به اردوی مفاخرالملک رسانید.

او به ارباب سابق خود گفت که دسته نقابداران جنگل بریاست میرزا کوچک خان و عده‌ای از سران جنگل تشکیل شده است و باسرت اموال ثروتمندان و اتباع روس تفنگ و مهمات تهیه می‌کنند.

۱ - داستان اعزام سلطان محمودخان متین را از نوشته مرحوم محمدعلی گیلک گرفته‌ایم. آن مرحوم حرکت ستون معاون نظمیه رشت را تا قریه «ماکلوان» می‌داند و حال آنکه ابراهیم فخرائی که او نیز چون (گیلک) یکی از مسؤولان ویا بقول جنگلی‌ها (وزراء) بوده می‌نویسد: «... اینان از پل «چهارسرا» که غربی‌ترین نقطه شهر است بازرسی را آغاز و در مسیر مأموریت خود بترتیب قراء «عینک»، صفحہ سرا، احمدگوراب، آتشکاه، پسی‌خان، نشامندان، کلانم و جمعه بازار» را که در یک خط طولی واقعند پیموده و...» (سردار جنگل - ص ۶۴).



مفاخرالملک که در این سفر جنگی چندتن از بدنامان زورمند گیلان را همراه داشت ، با راهنمایی غلامحسین خان به طرف « کسما » که محل اجتماع جنگلیها بود رهسپار شد. اسامی این افراد بدنام چنین بود :

— مهدیخان کرمانشاهی که قبل از نهضت جنگلیها نایبالحکومه فومنات بود و کنسول روس احراز مجدد این پست را بوی وعده داده بود.
— داش دمیر ، مرد متهور و بی باکی که سابقه جنگجویی داشت و به «دمیر بی مخ» معروف بود .

— پطرس خان ارمنی ، قبلا با مشروطه خواهان بود و برادرش عکاسی داشت .

— حاجی تقی فومنی ملاک

— رجب دهنده ای .

— اشجع الدوله اسلمی . این شخص از مشروطه خواهان بود و با جنگلیها در نهان همکاری داشت . اما از جانب کنسول روس مأمور همراهی با مفاخر شد و از ترس کیفر مبارزات پیشین خود پذیرفت .

ازدوی اعزامی ، پس از عبور از پسیخان و جمعه بازار به کسما رسید و در بازار اطراق کرد . در کسما طبق آداب و رسوم گیلانیها ، بازارهای مخصوص برای انجام معاملات وجود دارد و در آن ایام بازار بزرگ کسما در یک محوطه نسبتا وسیع دایر شده بود و در کنار بازار یک خیابان بزرگ از درختان «لازار» احداث کرده بودند . قوای مفاخرالملک بخیال اینکه جنگلیها در کسما مستقر هستند ، فاتحانه وارد این نقطه شدند و بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند کسما را تصرف کردند .

میرزا کوچک خان با اتفاق حاج احمد کسمائی و دکتر حشمت، نیروئی درسهستون تشکیل داده ، مقارن اذان صبح از سه طرف یه بازار کسما حمله کرد. یورش همهجانبه قوای مجاهد از پشت درختان «لازار» صورت گرفت و آنان شجاعانه جنگیده ، پس از چند ساعت حلقه محاصره را تنگتر کردند . قوای مفاخره که روحیه خود را در اثر شایعات گوناگون اهالی کسما از دست داده بودند ، با این یورش دست از مقاومت کشیدند . مفاخرالملک وقتی وضع خود را در خطر دید به میرزا کوچک خان پیغام داده و تقاضای تأمین کرد . قبل از اینکه قاصد او به میرزا برسد ، مجاهدین بازار کسما را که با پوشال و بوزیا ساخته شده بود آتش زدند و مفاخرالملک و یارانش



فرار اختیار کردند . میرزا دستور داد مفاخرالملک را زنده دستگیر کنند، ولی مجاهدین جنگل که می‌دانستند میرزا او را خواهد بخشید ، قبل از رسیدن پیام میرزا او را قطعه‌قطعه کردند .

با اینکه ماجرای قتل مفاخرالملک را شخصاً از زبان یکی از مجاهدان جنگنده که بصحت گفته‌هایش اطمینان و اعتقاد داریم ، نقل کردیم ، با اینحال برای ثبت بیطرفانه وقایع جنگل آنچه را که ابراهیم فخرائی درباره قتل مفاخر نوشته عیناً نقل می‌کنیم :

«... جنگلی‌ها که آزادی عمل بیشتری داشتند بازار را محاصره و آنرا آتش زدند اردوی مفاخر بیک موقعیت وخیم گرفتار شد و بعد از چند ساعت مقاومت بی‌نتیجه، مجبور به تسلیم گردید .

مفاخر بعد از پایان جنگ و اسارت خود التماس نمود به او اذیت و آزاری نرسانند و وی را نزد میرزا کوچک‌خان ببرند و هر حکم که او در باره‌اش بنماید از جان و دل فرمان بردار است .

مجاهدین خواهش وی را قبول و همینکه بامیرزا روبرو شد با عجز و انکسار و شرمندگی از وی امان طلبید و قول داد این جوانمردی را که در حقش مبدول خواهد گشت در آینده جبران کند و پیرامون این ماجراها نگردد .

میرزا که مردی رحیم و نرم‌دل و زودگذشت بود دستور داد او را بخانه یکی از مجاهدین (صالح) ببرند و نگاه دارند تا شخصاً بیاید و او را محاکمه کند و تأکید کرد بوی صدمه‌ای نرسانند لیکن مجاهدین به این دستور ترتیب‌اثر ندادند و مفاخرالملک با ضربه تیرموزر «محمدحسن» نام «پاپروسی» در غلطید و از پای درآمد . مهدی‌خان کرمانشاهی نیز سرنوشتی بهتر از مفاخر نیافت چه او نیز با ضربات چوب و چماق بهلاکت رسید. گفته می‌شد که قتل مفاخر به اشاره حاجی‌احمد کسمائی روی داده است چه محمدحسن خواهرزاده او بود و خواهرزاده بدون اجازه دائمی جرأت مبادرت به این کار را نداشت و در هر حال میرزا از این عملی که واقع شد آزرده خاطر گشت که چرا درباره یک اسیر اینطور رفتار شده و شاید یکی از علل اختلافات بعدی میرزا و حاجی‌احمد از همین مسئله ریشه گرفته باشد . رجب‌دهنده‌ای و داش‌معیر هم کشته شدند . به اشجع‌الدوله که تمایل باطنی به جنگل داشت آسیب وارد نیامد و فقط چند نفر از تفنگ‌چی‌هایش کشته شدند و خودش



در سوم جمادی الثانی ۱۳۳۶ قمری در کسما به اجل طبیعی درگذشت و جنازه اش را حسب الوصیه به اسالم برده در آنجا مدفون گردید. حاجی تقی كتك فراوان خورد و علت این که او را نکشتند نسبتی بود که با میرزا داشت.^۱ میرزا كوچك بعد از این واقعه برای اسراء سخرانی کرد و ماحصل گفته هایش این بود که ما همه برادریم و گرچه این انتظار را از برادرانمان نداشته ایم بچنگ ما بیایند ولی کاری است انجام یافته که گناهش بگرددن ما نیست از این تاریخ هر کس مایل باشد می تواند با استغفار از گذشته در کنار ما قرار بگیرد و هر کس مایل نباشد آزاد است هر کجا که دلش می خواهد برود، قصداً آباد کردن کشور و گرفتن انتقام از وطن فروشان است...»^۲ با ختم این غائله نیروی جنگل که مقدار زیادی اسلحه بنست آورده بود، رونق بیشتری گرفته جنگلی ها تشکیلات خود را علنی کردند و «ماسوله» را مرکز عملیات خود قرار دادند. این حادثه بر حیثیت جنگل افزود. شهرت آن در تهران گسترش یافت و سبب شد که توجه محافل سیاسی ایران بطرف جنگلی ها جلب شود.

پنجمین جنگ با این که سال های متوالی از افراد مختلف و از اسناد و کتابهای گوناگونی درباره میرزا و جنگلی ها تحقیق های فراوانی کرده ایم، با این حال فقط در دو کتاب اشاره به جنگ میرزا با امیر مقتدر (ضرغام السلطنه) شده است.^۳ نوشته های، نویسندگان این دو کتاب «فخرائی و اسماعیل جنگلی» تقریباً شبیه یکدیگر است. بدین سبب باید آن چهار که این دو نویسنده با اطلاع از جنگ نوشته اند، قبول کرد. جریان جنگ میرزا و امیر مقتدر چنین بود که کنسول روس با کشته شدن مفاخر الملك در صدد برآمد از دو متنفذ محلی دیگر استفاده کند. این بار قرعه بنام «امیر مقتدر» که لقب ضرغام السلطنه را نیز یدك می کشید و برادرش «سالار شجاع» افتاد این دو با نیروئی که فراهم آوردند و با گرفتن مقام «نایب الحکومه» فو منات که کنسول روس برای امیر مقتدر گرفته بود، به «ضیاء بر» مرکز «گسر» حمله کردند و با غارت کردن و آتش زدن «ضیاء بر»: «توفیقی نصیبش نگشت و خائبا و

۱ - یکی از خواهران میرزا كوچك همسر حاجی رضا فومنی پدر حاجی تقی بود

۲ - سردار جنگلی - چاپ چهارم ص ۷۰

۳ - سردار جنگل - و یادداشت های اسماعیل جنگلی



خاسراً به طالش برگشت»^۱

ششمین جنگ و اولین تصادم قشون روس کشته شدن مفاخر المنگ و نابودی او و هم‌چنین شکست قوای «امیر مقتدر» باردیگر کنسول روس را عصبانی کرده ستونی مرکب از دویت قزاق روسی و ایرانی بطرف ماسوله اعزام داشت. فرماندهان این ستون چند افسر روسی و یک ایرانی به نام «ابوالفتح خان یاور» بود. قوای مخلط درکناره تپه‌های «گس کره» و یا بقول ابراهیم فخرائی «گسکر» که بین جاده فومن و ماسوله قرار داشت، اطراق کرده، خود را برای عملیات روز بعد آماده می‌کرد.

مجاهدین که بوسیله دهقانان گیلانی و عمال اطلاعاتی خود از جزئیات نقشه روس‌ها اطلاع یافته بودند، خود را برای حمله متقابل و پیشگیرانه آماده کردند. قوای مجاهدین جنگل مرکب از دویت و پنجاه نفر بود که فقط دویت‌نفر آنها سلاح جنگی داشتند. میرزا کوچک خان قوای خود را در سه‌ستون مستقر کرده و قرار شد از سه‌طرف بقوای مخلط روس‌ها و ایرانی‌ها حمله کنند، بر طبق قرار قبلی می‌بایستی اذان صبح حمله آغاز شود. همین‌که سپیده دمید افسران روسی فرمان آماده‌باش به افراد خود دادند، ولی قبل از اینکه افراد روسی پای در رکاب اسب‌های خود به‌نهند شلیک مجاهدین آغاز شد و در مرحله اول عده کثیری از قزاق‌های روسی بزمین افتادند و بقیه افراد روسی در پناه اسب‌های قوی خود مخفی شده، بشدت دفاع می‌کردند.

در ستون وسط مجاهدین «علیشاه قزاق» که سابقاً از او یاد کردیم مأمور حمله به قوای روس بود. علیشاه از جمله قزاق‌هایی بود که در دوران مشروطیت خدمات بزرگی به قوای مجاهدین کرده بود و پس از فتح تهران داخل قوای قزاق شده بود. هنگامی که قوای دولتی در پارك اتابك قوای ستارخان را محاصره و خلع سلاح کردند، او فرماندهی يك ستون از قوای دولتی را عهده‌دار بود. در موقع محاصره پارك اتابك عده‌ای از مجاهدان و طرفداران ستارخان که از دفاع مأیوس شده بودند با صدای بلند رفقای مجاهد دیروز خود را که در میان قوای قزاق بودند بكمك طلبیده تقاضا کردند بطرف آنها شليك نکنند تا پارك اتابك را ترك گویند، ولی فرمانده قوای دولتی همچنان دستور آتش می‌داد علیشاه که مردی متعصب بود



خودسرانه دستور آتش بس داده، عده‌ای از مجاهدان را خلع سلاح کرده و آنها را از پارک اتابک خارج ساخت. پس از خاتمه خلع سلاح ستارخان، فرماندهان قزاقخانه علیشاه را بعزت سرپیچی از دستورات فرماندهان قوا از قزاقخانه اخراج کردند.^۱ او مدتی بیکار بود و هنگامی که از تشکیل قوای جنگ مطلع شد، چون از قدیم میرزا کوچک خان رامی شناخت، بطرف رشت حرکت کرد و به قوای میرزا ملحق شد.

علیشاه که قزاقان ایرانی را بانام می شناخت، برای اینکه به مقاومت قوای قزاقان خاتمه دهد آنها را به اسم صدا کرده دستور ترك مقاومت و پیوستن به قوای مجاهدین را داد.

در نتیجه گفته‌های او چندن از سربازان بقوای جنگل ملحق شدند. یکی از افسران قزاق وقتی متوجه شد که علیشاه در صدم تلاشی کردن واحد اوست بانیرنگ خود را به سنگر علیشاه نزدیک ساخت و از او خواست که به سنگر او بیاید. آن‌ها که در کنار آسیاب «آبدنگه ماکلوان» شش فرسنگی غرب رشت بودند، به علیشاه گفتند «دستهای خود را دراز کن تا ما از سنگر بیرون بیاییم» همینکه علیشاه دست خود را دراز کرد، چندنفر قزاق او را از سنگر بیرون کشیده، همان‌جا با تبر قطعه قطعه‌اش کردند. این حادثه که جلو چشم رفقای او بوقوع پیوست، سبب شد تا مجاهدین با عصبانیت و حرارت بیشتری بجنگند.

در آن ایام قوای مجاهد چند بمب داشت. بعد از کشته شدن علیشاه حسین افندی - تبعه عثمانی - نخستین بمب خود را بصدا درآورد و حملات سخت مجاهدین آغاز شد. انفجار بمب در مدت کوتاهی کلیه قوای قزاق را متواری ساخت و فقط هفده نفر از آنها به «پسی‌خان» رسیدند.^۲ در این جنگ یازده نفر از مجاهدین جنگلی نیز شهید شدند. در مقابل یکصد و پنجاه قبضه اسلحه، تعداد زیادی اسب‌های قوی هیکل و بالابوش‌های ضخیم سربازان

۱ - این داستان را «شهدی کاس آقاخیاط» در شهر رشت بنگارنده گفت. با اینکه درجائی ثبت نشده - یا لاقلاً ما از آن اطلاعی نداریم - با این حال آن را نقل کردیم.

۲ - ابراهیم فخرائی معتقد است که ۱۳۴ نفر توانستند بصومعه‌سرا برگردند بقیه یا کشته و یا زخمی و یا اسیر شدند (ص ۷۴ سردار جنگل)



تراری و مقدار زیادی غنائم دیگر بدست جنگلیها افتاد .
«افسنکو» کنسول روس که سخت عصبانی شده و تحت فشار وزارت جنگ و وزارت خارجه روسیه تراری بود ، به مقامات دولتی ایران فشار آورد تا چهار هزار نفر قزاق سوار و پیاده و توپخانه به فرماندهی «کالچوکوف» به جنگل گسیل شود .

این شش جنگ حیثیت و اعتبار میرزا و جنگلیها را بالا برد تا جائیکه رسماً «هیئت اتحاد اسلام» اعلام شد و در کار جنگل مرکزیت بوجود آمد . هیئت اتحاد اسلام ، کمیته‌هایی تشکیل داد و در صدر هر کمیته شخصیتی گیلانی گمارده شد. روحانیون رشت نیز دو نفر از علماء بنامهای «سید محمد روحانی» و «شیخ علی علم الهدی» را مأمور وصول «عشریه» بنفع هیئت اتحاد اسلام و سازمان‌های جنگلیها کردند .

هفتمین جنگ یا دومین جنگ با روس‌ها وقتی قوای مجاهد به ماسوله بازگشت ، میرزا به سواران خود گفت باید اسب‌ها و یاپونچی‌های قیمتی روس‌ها را فروخته از پول آن‌ها اسلحه تهیه کنیم . اما عده‌ای از مجاهدین بدستور میرزا وقتی نتواند و در نتیجه بین موافقین و مخالفین این فکر اختلافاتی بوجود آمد و طرفین بدو دسته تقسیم شدند . ولی ناگهان در این میان باردیگر قزاق‌های روسی و ایرانی که تعداد آنها هفتصد نفر بود ، با فرماندهی سرهنگ «مامانوف» و سواران برهان السلطنه طارمی از راه زنجان و طارم بطرف «ماسوله» پیش رفتند تا قوای کوچک خان را در محاصره گرفته و مجبور به تسلیم کنند.

هنگامی که اولین دسته قوای مهاجم به جنگلیها نزدیک می‌شد ، بین مخالفین و موافقین - تقسیم غنائم - اختلافات شدت یافته بود ، بطوریکه مخالفین در سنگرهایی که چند روز قبل در همانجا با مهاجمان روسی جنگیده بودند ، آماده زدو خورد با طرفداران میرزا - بر سر تصرف غنائم - می‌شدند .

اما مخالفین همینکه از نزدیک شدن قوای روس‌ها و برهان السلطنه آگاه شدند ، اختلافات خود را کنار گذاشته ، حاضر به جنگ علیه قوای مهاجم شدند . میرزا کوچک خان دفاع سنگرهای بزرگ و مقدم جبهه ماسوله را بعهده آنان واگذار کرد . افراد این دسته با آنکه موقعیت ممتازی داشتند ، با اینحال نتوانستند پایداری کنند و پس از چند ساعت جنگ سنگرها را تخلیه



و فرار اختیار کردند .

قوای مهاجم به سرعت خود را به قسمت دوم سنگرهای دفاعی ماسوله رسانید و پس از يك روز جنگ ، چون قوای آنها چند هزار نفر بود و برتری مسلم داشتند ، بر قوای میرزا چیره شدند و قوای كوچك خان بطرف جنگل متواری شد . میرزا اسماعیل جنگلی می نویسد : « ... در زمستان ۱۲۹۴ شمسی - [۱۹۱۵ - م] در کوهستان مستور از برف ماسوله جنگ و محاصره شروع شد . پس از پیکارهای مختصر و متناوب هفده نفر از یاران كوچك خان چه کشته شدند و چه در زیر پوران و برف ایستادگی کرده تا مانند عنایت خان ۲۲ ساله همشیره زاده او سرمازده و زیر برف دفن شدند بالاخره ادامه ایستادگی را مناسب نیافتند و چون حاضر به تسلیم هم نبودند ناچار مرکز خود را از ماسوله تغییر داده و به جنگل دیگری در محاذ قومین نقل مکان کردند ، قوای مخالف پس از تفتیش کلیه نقاط جنگل ماسوله از گرفتار کردن كوچك خان مأیوس و بموضع خود معاودت کردند... »^۱

در این جنگ « علی هلوائی » ، « سید عبدالله مجاهد » ، « محمد آقاخان » « عزت الله ترك » و ده نفر مجاهد دیگر که بزرگترین واحد جنگنده را در اختیار داشتند ، کشته شدند . همچنین عده ای از مجاهدین جنگل به اسارت روس ها درآمدند که از جمله آنها « سید حسین یاسری » و « مهدی - انزلی چی » را که از مؤسسين جنگل بودند باید نام برد . اسیران را در کسولگری روس زندانی کردند و آنان را آزار و شکنجه کرده و حتی مهدی انزلی چی را آن قدر زدند تا در زیر چکمه های قزاقان روسی شهید شد . اسیران را در محاکمه ای که کاپیتان « کلسوف » روسی ریاست آن را برعهده داشت ، محاکمه کردند . برخی از آنان در پایان این « محاکمه » اعدام شدند و بقیه به زندان های طولانی محکوم گردیدند . این حادثه تا شکست قوای روسیه تزاری در برابر انقلاب بلشویکی در شوروی به موفقیت و پیروزی روس های تزاری در ایران و گوشه گیری و احیاناً شیب خون ها و حمله های غافل گیرانه جنگلیان پایان یافت ، تا قوای بلشویک وارد انزلی شد . این مختصر را از آن جهت بعنوان پیشگفتار نوشتیم تا خواننده یادداشت های شادروان میرزا اسماعیل جنگلی را از آن چه که روی داده آگاه کرده باشیم .

۱ - یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی - ص ۱۴



یادداشت‌های مذکور پس از شهریور ۱۳۲۰ به وسیله‌ی شادروان میرزا اسماعیل جنگلی نوشته شده و سالهاست در صندوقچه‌ی خانواده‌ی دختر ایشان خانم فرنگیس جنگلی^۱ نگهداری می‌شود. نوشتن این یادداشت‌ها با سابقه‌ای که در زیر می‌آوریم آغاز می‌گردد.

در سال ۱۳۲۱ شمسی شش تن از سران باقیمانده و چندتن دیگر از فعالان جنبش جنگل که بیست‌سالی گوشه‌نشین بودند و در این مدت هیچ تظاهری به عضویت در قوای جنگل و جنبش دلبرانه رأی‌مردان جنگلی نمی‌کردند، در صدد برمی‌آیند، هر يك خاطرات خود را نوشته همراه اسناد و عکس‌هایی که سالها پنهان کرده بودند، در اختیار شادروان محمدعلی خمami «گیلک» بگذارند و با کمک چندتن از افراد برجسته آنرا به صورت کتابی درآورند. از این عده تا آن‌جا که ما اطلاع پیدا کردیم آقایان: مظفرزاده، میرزا صالح، میرزا اسماعیل جنگلی، اسراهم، فخرائی، محمدعلی گیلک، کاس آقا خیاط که جزو رهبران جنبش جنگل بودند و نیز چندتن دیگر از فعالان جنبش که متأسفانه نامشان را نمی‌دانیم، هم یادداشت‌های خود را به مرحوم گیلک تسلیم می‌کنند. وی سه سال در جمع‌آوری و تنظیم و تدوین یادداشت‌های مذکور زحمت کشید و سپس آنرا به صورت کتابی درآورد که من خود بارها آنرا در منزل آن مرحوم دیده و خوانده بودم. پس از آن که یادداشت‌ها ماشین شد و آماده چاپ گردید، مدتی بر سر هزینه چاپ و کاغذ گفت‌وگوهای فراوان روی داد و این گفت‌وگوها و عدم تصمیم‌گیری‌ها ادامه داشت تا متأسفانه چندتن از نویسندگان کتاب درگذشتند که از جمله آنان خود مرحوم محمدعلی گیلک بود. آن‌چه جمع‌آوری، ماشین شده و آماده چاپ بود، بعد از چند بار دست‌بده شدن بدست فراموشی سپرده شد. در نتیجه مرحوم اسماعیل جنگلی که خواهرزاده میرزا کوچک‌خان و طرف‌اعتماد و یاور سردار جنگل بود، همت بنویشتن یادداشت‌های زیر کرد که متأسفانه با درگذشتن ایشان چند صفحه آخر کتاب ناتمام ماند. در ملاقات‌ها بر گفت‌وگوهای که با خانم فرنگیس جنگلی داشتم، ایشان نگارنده را مورد اعتماد دانسته و عین آنرا در اختیارم قرار داده، اجازه استفاده از بخشی از

۱- خانم فرنگیس جنگلی همسر آقای شاپور مهین‌استاندار اسبق در استانهای مختلف است.



کتاب ویا همه آنرا بهمن دادند، باین که قسمت‌هایی از این یادداشتهای گرانها را در کتاب هشت‌جلدی «حزب کمونیست ایران» مورد استفاده قرار داده‌ام، باین حال اکنون که موجبات چاپ مستقل یادداشت‌ها فراهم گردیده است، این کتاب را با سرمایه انتشارات جاویدان چاپ و در دسترس همگان قرار می‌دهم، باشد که از این راه گام بسیار کوچکی در راه شناساندن جنبش جنگلی و ادای دین به مردان آزاده و آزادگیلانیان و یاران میرزا کوچک‌خان برداشته شده باشد.

نکته لازمی که ذکر آنرا بر دمه خود می‌دانم، لزوم توجه به کتاب پر ارزش و گرانهای «سردار جنگل» به قلم آقای ابراهیم فخرائی وزیر جنبش جنگل و یکی از پایه‌گذاران این نهضت مقدس است. این کتاب که به نام کتاب: «دکتر حشمت که بود و واقعه جنگل چه بود» دومین کتاب مستندی است که یکی از رهبران جنبش نگاشته است، کتاب پرارجی است که با اطمینان می‌توان به هر کلمه و هر سطر آن اتکا کرد. مندرجات این کتاب مورد استفاده و استناد اکثر ایرانیان، اروپائیان و امریکائیانی که درباره تاریخ معاصر ایران به تحقیق و بررسی پرداخته‌اند قرار گرفته است و نه تنها اسناد و نوشته‌های این کتاب، بلکه نظرات و عقاید نویسنده نامدار و شهید کتاب نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. امیدواریم این سومین اثر مستند درباره نهضت جنگل نیز قابل استفاده همگان قرار گیرد.

میرزا اسماعیل جنگلی کیست ؟

میرزا اسماعیل جنگلی فرزند میرزا احمد و مادرش شاه‌بیگم خانم است. میرزا احمد در رشت در حکومت ایالت گیلان، سمت مستوفی‌گری را داشت. او در این شغل به مردم زادگاهش خدمت فراوان کرد و همه او را دوست می‌داشتند. میرزا اسماعیل فرزند او، علوم قدیم را در دبستان مسجد صالح‌آباد رشت آموخت. در این مدرسه اکثر بزرگان گیلان به تحصیل پرداخته‌اند که از جمله آن‌ها میرزا کوچک‌خان جنگلی و استاد فقید ابراهیم

۱- سومین کتابی که پیش از کتاب (سردار جنگل) منتشر شده در دو جلد انتشار یافته و با آن که نویسنده‌ی آن خود از گیلانیان است، باین حال حتی در نقل اسامی دهات و شهرها و مردم گیلان دچار لغزش‌هایی شده است.



پورداد (ایران‌شناس بزرگ) را باید نامبرد .

بااین که میرزا اسماعیل جنگلی از خانواده زمین‌داران گیلان بوده، ولی از دوران نوجوانی به‌صف آزادخواهان درآمد. او در رویداد مشروطیت بخصوص «استبداد صغیر» و جنگ‌های سپهسالار تنکابنی، تفنگ بدوش همراه کتر حشمت و نیروهای ضد استبداد گیلان مبارزه می‌کرد و این داستان مشهور است. میرزا اسماعیل از روز آغاز جنبش جنگل، در کنار آزادگان و رزمندگان این نهضت بود و از افراد مورد اعتماد رهبر جنگلیان بشمار می‌رفت. او هم در جنگ‌ها و مبارزه‌ها شرکت می‌کرد. و هم در کارهای سیاسی و محرمانه رهبر جنگل مقام اول را داشت.

پس از این که میرزا کوچک‌خان و چندتن از همراهانش در برف و کولاک شدید کوه‌های «ماسوله» جان‌سپردند و سواران امیر عشایر پس از پیدا کردن اجساد بدون جان آن‌ها، سر میرزا کوچک‌خان را بریده و به رشت و سپس به تهران آوردند، سایر رزمندگان جنگل به اعماق کوره‌راه‌های جنگلی گریختند و مخفی بودند. بطوری که سرلشکر امیر موثق نخجوان در خاطراتش می‌نویسد: یکی از دوستان میرزا اسماعیل‌خان، محل اختفای او را «لو» می‌دهد. فرمانده نیروی فاتح گیلان با فرستادن عده‌ای سرباز، باقیمانده جنگلیان را دستگیر و به رشت می‌آورد. در بین دستگیر شدگان میرزا اسماعیل را پس از شکنجه فراوان به رشت و از آن‌جا به تهران می‌فرستند.

میرزا اسماعیل‌خان ماه‌ها در زندان در (ارکان حرب‌قشون) زندانی بود. پس از آزادی از زندان به رشت برگشت و زندگی عادی خود را ادامه داد. او چند سال پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ به تهران آمد و سال‌ها در کنار همسر و فرزندان زندگی می‌کرد و سرانجام در روز ۱۶ فروردین ۱۳۲۷ در تهران فوت شد. کسانش جنازه وی را به گیلان برده و وی را در «سلیمان‌داراب» آرامگاه مخصوص میرزا کوچک‌خان به خاک سپردند. شادروان رضاعلی دیوان‌بیگی استاندار گیلان که خود از آزادی‌خواهان معروف ایران بود، شخصاً در مراسم به خاک سپردنش شرکت کرد و شهر رشت به احترام او یک‌روز به‌صورت نیمه تعطیل درآمد.

خبر سندی دوجانبه !

با آن که تردید درباره‌ی راه‌وروش وایدئولوژی میرزا کوچک‌خان



و جنبش میهن پرستانه جنگل زد، و دده شده است و سیمای جنگل آن چنان که بوده است، مشخص گردیده است، با این حال شش سند به امضاء رهبر جنگل که در واپسین زندگی، هم چنان کوه، محکم و پابرجا بوده است، از مجموعه ای اسناد آقای شریفیان که از استادان آموزش و پرورش نیم قرن اخیر ایران است، عیناً می آوریم. درباره این اسناد به افکار سه دسته موافق و مخالف جنگلی ها یاد می کنیم:

دسته اول که هنوز تعدادی از آنان زنده اند در گفت و گو درباره میرزا و جنبش جنگل صریحاً کمونیست نبودن میرزا کوچک خان و یارانش را باسماحیب بیان می کنند و برای ابراز نظرات و عقایدشان نیز گواهی های فراوانی می آورند که امیدواریم این شش سند نیز در آینده مورد استفاده آنان قرار گیرد.

دسته دوم که بازماندگان حکومت و توق الدوله و نخست وزیران بعدی ایران و نظامیان می باشند، هم چنان عقیده دارند که میرزا «بالتویک» بود و خود را در اختیار «دولت انقلابی لنین و سر بازان سرخ و بالتویک» های قفقازی مهاجم به ایران» گذارده بوده، و حال آن که این اسناد صریح و روشن که به امضای میرزا کوچک خان جنگلی و خطاب به «میرزا صادق خان کوچکی» فرمانده گروهان جنگلیان در قومن است، نشان دهنده نادرست بودن چنین ادعای بسته اخیر است.

سومین دسته که باقی مانده کمونیست های ایرانی و چند تنی از اعضا، حزب توده هستند، از شهریور ۱۳۲۰ تا به امروز بارها میرزا کوچک خان را مورد سرزنش قرار داده اند که «کمونیست» نبوده است. اگر اینان قدری انصاف و مروت داشتند، از پر خاش گری به میرزا کوچک خان احتراز می کردند. زیرا روزی که میرزا کوچک خان و یارانش در جنگل قیام کردند و بعد از مدتی «اتحاد اسلام» و سپس «جنبش جنگل» و حتی «حکومت سوسیالیستی گیلان» را پایه گذاری کردند، نه تنها در ایران از کمونیست ها خبری نبود، بلکه اصولاً مردی مانند کوچک خان که اساس عقاید و نظراتش بر مسلمانی و اجرای مقررات دین اسلام و میهن پرستی شدید و دشمن سرسخت با خارجیان مهاجم به ایران و ارتش های روسیه تزاری و بریتانیا و عمال هر دو دولت استعماری در ایران بوده، هیچ گاه حتی یک بار خود را کمونیست نخوانده بود در حالی که او دست به اصلاحات ارضی



به شیوه روسهای سرخ در گیلان زد و گرفتن دارائی ثروتمندان را برای پیش برد مراسم در گیلان و سرنگونی دولت های ایران امری لازم و درست می دانست. بنابراین از چنین شخصی انتظار کمونیست بودن و همکاری کردن با بلشویکان و نیروی انقلابی سرخ خطاست .

مجموعه اسناد آقای شریفیان که همه را بی دریغ در اختیارم گذارده است و نگارنده همه آنها را در تاریخ هشت جلدی حزب کمونیست آورده است و تنها شش سند از مجموعه را در این جا می آورد . این اسناد نشان دهنده این است که سازمان اداری و نظامی جنگل برپایه صحیح بنیاد شده بود و او در مراقبت از «مهمانان ناخوانده = بالشویکان» قفلازی و ارتش سرخ ، دقت فراوان بکار می برده است . به امید این که این اسناد راه گشای نظرات صحیحی در آینده درباره جنبش جنگل باشد . آنها را در زیر می آوریم :

همراه با اسناد زیرین ، کلیشهء دستخط ها هم آمده اند که برای جلوگیری از حجیم شدن ، از آوردن آنها خودداری می کنم - م.ا.

سند اول

نخستین سند که با «هو الحق» آغاز می گردد خطاب به مرحوم صادق خان کوچکی فرمانده گروهان مرگ در فومن است که در عمارت معروف فومن حکمرانی می کرد :

۱۲۹۹/۱۲/۹

هو الحق

آقای صادق خان کوچکی

چنانچه در کاغذ يك ساعت قبل بشما نوشتم باز هم تذکار مینمایم بهیچوجه افراد شما حق ندارند با بالشویکها رفت و آمد داشته باشند و ابتدا هیچ کس حق ندارد چه با اسلحه چه بدون اسلحه از آب پیخان به این طرف بیاید در صورت تخلف برای شما اسباب مسؤولیت خواهد بود و فعلا يك طغرا پاکت را توسط یک نفر فوراً «بکسما» بفرستید خود او را در تحت نظر نگاهدارید تا حکم ثانوی مواظب باشید تا مدتی که در آن جا است بساکی حصر ف ترند .

کوچک خان جنگلی

ملاحظه می شود ، رهبر جنبش جنگل حتی از وجود يك بالشویک در دایره عملیاتش نگران است و دستور می دهد که او حق صحبت کردن با رزمندگان را نیز ندارد .



سند دوم

باین که سند دوم که شماره ۴۱۶ دفتر رهبری جنگل را دارد، مقدم برنامه نخستین است ولی در مجموعه باقی مانده بعد از سند اول بدست صادق خان رسیده است :

۹ برج حوت (اسفند ۱۲۹۸) هوالحق نمره ۴۱۶

آقای صادق خان کوچکی دام قباله

از این تاریخ به بعد بالشویکها حق ندارند از آب پیخان باینجا بیایند البته پس از اعلام بایشان اگر تجاوز کردند جلوگیری کنید و بهیچوجه بایشان نه خودتان نه افراد نباید معاشرت بکنند شما حکم میکنم آقای سیدهادی خان را برای مدرسه روانه دارید .

کاظم خان نام که در دسته درویش علیخان است چون منسوب خالو قربان است همه وقت نزد خودتان نگهداری کرده کاملاً مراقب احوال او باشید تا راپورت بجائی نداده و چنانکه معروف است تبلیغی ننماید . یکی از افراد شما همه وقت سربرهنه میگردد نزد بعضی گفته که فلانی (یعنی بنده را) خواهم کشت سرأ تحقیق نمائید که راپورت مزبور صدق است یا خیر و ممکن است چنین فکری در کله او پیدا شود یا خیر و کاملاً مراقب حال او باشید . اوراق جوف را فوراً سوزانیده دیگر این قبیل مراسلات را برای بنده ننوشته و اگر هم بخواهید ارسال دارید سواد فرستاده واسم بدهند راپورت را در کاغذ ذکر نکرده و بدیگری هم نگوئید سلام بنده را خدمت نویسنده آن تبلیغ فرمائید .

کوچک خان جنگلی

ملاحظه می شود که فکر کشتن میرزا کوچک خان ، یک سال قبل از شهادتش وسیله بالشویکان در نظر بوده و شاید هم شخص «سربرهنه» که وی در نامه بالا بدون اینکه نام ببرد ، از جمله عوامل مخالفان رهبر جنگل بوده است .

نکته دیگری که در این نامه تأکید شده مسئله پنهان کاری در سازمان اداری و سیاسی جنگلیان است که رهبر جنگل در سرنگه داری است که حتی نام گزارش دهنده و «سوء قصد» کننده نیز در نامه اش را نمی برد و حتی دستور سوزانیدن نامه های محرمانه و سری را بفرمانده گروهان مرگ می دهد و این دستورات دقیق اداری نمونه دیگری از وجود سازمان نسبتاً صحیح در بین جنگلیان بوده و خلاف نظر مخالفانش در تهران و یا مدعیان سالهای بعد در شوروی و یا نویسندگان خارجی که درباره اش بیهوده گوئی کرده اند ، بخوبی آشکار است .



سند سوم

سومین نامه نشان‌دهنده اینست که رهبر جنگل حتی از جزئیات روی‌دادهائی که در کنار فرمانده گروهان مرگ جنگل می‌گذرد آگاهی داشته است. دستورهای که برای کنار گذاشتن افراد مورد سوءظن بخصوص قفقازی‌ها - در این سند داده شده نشانه آنست که وی نمی‌خواسته بین یاران رزمنده‌اش با «مهمانان ناخوانده» قفقازی و حتی روسی تماسی برقرار شود. وی حتی از نقشه‌های مأموران اطلاعاتی بالشویکان قفقازی و فرماندهان روسی که مأمور شناسائی نقاط جنگل و کمین‌گاه‌های آنان بوده، آگاهی داشته است و سعی دارد که «آب‌سیخان» بین جنگلیها و دسته بالشویکان مرز مطمئن باشد:

هوالحق

نمره ۴۴۱

۱۳ برج حوت (اسفند).

آقای صادق خان کوچکی دام‌آقاله

در نتیجه مراوده درویش‌علی‌خان - بالشویکها یکنفر از دسته آقامیرزا نعمت‌الله که آنر بایجانی بوده بشهر رفته و معلوم نیست جاسوس بوده یا واقع امر چیز دیگری است - به شما حکم میکنم هر ساعت این کاغذ بشما رسید فوراً دسته درویش‌علی‌خان را از فرونت خواسته بفومن بفرستید یک هفته در آنجا باشد - از قراری که اطلاع می‌دهند نفرات دستجات شما روس‌ها را مهمانی کرده و روس‌ها هم از ایشان تقاضا می‌کنند که خوک برای ایشان شکار کنند و بدین وسیله راه و چاه و جاده و کمین‌گاه‌ها را یاد گرفته و برای روز احتیاط نقشه برمی‌دارند و آقای آقامیرزا نعمت‌الله هم ازین رفتار نفرات شما و عدم ترتیب فرونت شکایت دارند باید نفرات خودتان را هم سفارش اکید بکنید که شهری‌ها را نگذارند باین طرف آب بیایند و اگر نمی‌توانید حکم را مجری دارید اطلاع بدهید تا مسئولیت بآقای میرزا نعمت‌الله واگذار شود - کاغذ بالشویکها هم که بدرویش‌علی‌خان نوشته‌اند جواب لازم ندارد و باید حتماً باب مکاتبه مسدود شود.

کوچک جنگلی



سند چهارم

هوالحق

۱۴ حوت

نمره ۴۴۷

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله

دو نفر از بالشویکها که دوزخ قبل کاغذ برای درویشعلی خبان آورده بودند با کمال احترام از حدود متصرفه خودتان خارج نموده ضمناً خاطر نشان کنید که چون از طرف مرکز جمعیت مکاتبه افراد قدغن شده جواب مراسله که برای درویشعلی آورده بودید موکول با اجازه مرکز است در صورت تصویب جواب برای شما فرستاده خواهد شد .

کوچک جنگلی

سند پنجم

ایضاً چون قوای مخالفین در ضمن مکتوب ارسالی شب گذشته درویش علیخان تقاضای آزادی دو نفر قاصد خودشان را نموده اند لازم است دو نفر قاصد فوق الذکر را با کمال احترام از حدود متصرفه اجازه مرخصی داده و تازمانی که نزد شما هستند فوق العاده پذیرائی نمایند .

کوچک جنگلی

سند ششم

هوالحق

نمره محو شده

آقای صادق خان کوچکی دام اقباله

يك قبضه شمشیر رسید و انتظار دارم همه وقت پیشرفت امور مدرسه و توسعه آنرا همه قسم کمک و مساعدت بنمائید .

از انتظامات پستهای شما مشغوف و خوشوقت هستم .

مقصود از فرستادن درویش علی خان بقوم آن بسود که نخواستم باب مکاتبه او با حضرات باز شده مبدا در عقیده خودش لغزشی پیدا نماید بنابراین در همان محل چند روزی اورا نگاه بدارید تا ثانیاً تکلیف او را معین کنم . کاغذ جوف را بایشان برسانید .

کوچک جنگلی



فتوای دو رهبر مذهبی

پیش از این گفتیم که گروهی از درباریان دوره قاجار و دولتیان آن دوره با میرزا کوچک خان جنگلی و یاران آزاده و رزمندگان جنگل دشمنی علنی داشتند و میخواستند بهرنحوه شنه، هسته مقاومت جنگل را از بین ببرند. بخصوص که قوای ژنرال دنسترویل که از عراق بطرف آذربایجان در حرکت بود و سپس از بادکوبه فرار و بسوی همدان عقبنشینی می کرد، نوکران و جیره خواران و درباریان و دولتیان را مجبور می کردند که همه نیروی خود را صرف نابودی جنگلیان کنند.

از طرف دیگر هسته آزادیخواهان ایران در تهران و همه آزاد مردان شهرها و قصبات و دهات چنانها که در شمال کشور بودند و چه سایر نقاط همگی با جان و دل آرزوی پیروزی جنگلیان و سرکوب کردن دولت مرکزی و فتح تهران را می کردند. حتی یکی دو رئیس الوزراء، رجال آزادی خواه و برخی از مجلسیان و روحانیون با اعزام نمایندگان مخفی خود به گیلان و حتی برخی اوقات با کمک های مالی جنگلیان را تشویق به پایداری در برابر دولتیان و پیشروی بسوی تهران را می کردند.

در این هنگامه موافقت و مخالفت، دولتیان و درباریان حيله گر و رویاه صفت برای عقیم کردن فعالیت جنگلیان و زوی گردان شدن جامعه ایرانی از آنان - و بخصوص برای جلوگیری از حمایت مذهبیون از جنگلی ها - شهرت دادند که میرزا کوچک و یاران او و جنگلیان شان همگی لامذهب، ماتریالیست، کمونیست و جیره خوار بلشویکان و گارد سرخ و دولت روسیه اند و اگر پیروز شوند، اساس دین اسلام را از این مملکت بر میندازند. حتی ملایان جیره خوار دربار و دولت، کمک و مساعدت مسلمانان را به جنگلیان در حکم «محاربه با امام زمان» و یاری به دشمنان دین مبین اسلام می دانستند.

این نیرنگ و تزویر مخالفان در توده مسلمان جاهل و خرافی و عوام مؤثر واقع شد تا جایی که زمزمه کافر بودن جنگلیان در سراسر ایران رواج یافت. طرفداران جنگلیان در پایتخت و شهرهای مذهبی بسا مراجعه به سران مذهبی آزادیخواه که جیره خوار درباریان، دولتیان و انگلیسها و روسها نبودند با «سؤال» از برخی از رهبران مذهبی و گرفتن «جواب» و «فتوا» های دینی، تبلیغات و هدف ناپساک جیره خواران را



نقش برآب کردند . به طوری که در بسیاری از نوشته ها باقی مانده است ، تعداد زیادی از این سؤال و جوابها در همان روزها منتشر شده که خوشبختانه یکی از آنها که به امضای پیشوای مذهبی و سیاسی ایران رسیده است در اسناد آقای شریفیان وجود دارد که عیناً در زیر می آوریم :

سؤال

آیا محاربه با جمعیتی که پنج سال است بنام اتحاد اسلام و جنگلیها در حدود گیلان قیام کرده و عملاً خودشان را بنام اهالی ایران معرفی نموده و جز حفاظت نوامیس اسلامی و خواست استقلال مملکت و دفاع از دشمنان ایران و اسلام و قطع نفوذ و مداخلات ظالمانه و تعدیات جابرانه اجانب مقصد و مقصودی نداشته و ندارند و تنها جمعیتی که در تحت تأثیرات دیگران نبوده فقط بقوای مادی و معنوی ایرانی اتکاء و احتکال داشته و حقیقه موجب افتخار و شرافت ایران و ایرانی است چه صورت دارد؟ آیا محاربین^۱ باین جمعیت در حکم محاربت و محاربه با امام زمان (ع) خواهد بود حکم اله را بیان نمائید .

جواب

بسم الله الرحمن الرحيم

حقیر از آقای میرزا کوچک خان و از اشخاصی که صمیمانه و صادقانه با ایشان هم آواز بسودندنیت سوئی نسبت بسدیانت و صلاح مملکت نفهمیدم بلکه جلوگیری از دخالت خارجه و نفوذ سیاست آنها در گیلان عملیاتی بوده بس مقدس که بر هر مسلمانی لازم. خداوند همه ایرانیان را توفیق دهد که نیت و عملیات آنها را تعقیب و تقلید نماید. پر واضح است که طرفیت و ضدیت و محاربه با همه چه جمعیتی مساعدت یا کفر و معاندت با اسلام است. فی شهر جمادی الثانی ۱۳۳۸ سید حسن المدرس (جای مهر : سید حسن بن اسمعیل طباطبائی) اسماعیل رائین - لندن - ۱۹۷۸

- ۱ - برای راحت تر خواندن متن سؤال و جواب نقطه و علامت گذاری و جدانویسی انجام دادم .
- ۲ - این جمله باید اینطور تصحیح شود: دفاع در برابر دشمنان .
- ۳ - این کلمه باید محاربت باشد .



میرزا اسماعیل جنگلی - میرزا کوچک خان - میرزا حبیب الله مدنی